



تحول فرهنگ سیاسی در ایران

محمد رضا شریف، انقلاب آرام، درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۱، ۲۲۰ صص.

مقدمه

مناسب، صبغه گزارشگری و وقایع‌نگاری پیدا کرده‌اند. (۱) در این میان، کتاب *انقلاب آرام، درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران* از این جهت جلب توجه می‌کند که در آن، نویسنده تلاش کرده تا هر دو بعد مباحث تئوریک و تحولات جاری را در نظر بگیرد و پلی میان دو قلمرو ایجاد کند. نوشته حاضر، ضمن مروری بر مهمترین نکات کتاب، به ذکر و بررسی اجمالی دستاوردهای این تلاش می‌پردازد.

بررسی و نقد کتاب

کتاب *انقلاب آرام*، (۲) با این هدف تنظیم شده است که روند تحول

بحث پیرامون تحول فرهنگ سیاسی در ایران معاصر و تأثیر انقلاب بر آن، موضوع چند بعدی و مهمی است که تحلیل علمی آن، دقت بسیار می‌طلبد. زیرا از یک سو نیازمند توجه به مباحث تئوریک و از دیگر سو مستلزم بهره‌گیری از داده‌های عینی و شواهد مستند است. در ارایه تحلیل هم باید متغیرهای عینی و هم متغیرهای ذهنی را در نظر گرفت. از اینروست که می‌بینیم بسیاری از نوشته‌ها صرفاً به ذکر تئوریهای موجود در این زمینه پرداخته‌اند یا به دلیل عدم توانایی در فراهم آوردن چارچوب تئوریک

محتوای کتاب که در واقع به چگونگی تحول نظر دارد، بر این پایه بنیان گذاشته شده که ساخت سیاسی و فرهنگ سیاسی در یک رابطه باز تولید متقابل به شکل گیری یکدیگر منجر می‌شوند. بنابراین تحول در یکی به طور اجتناب‌ناپذیری تحول در دیگری را نیز به دنبال خواهد داشت.

مباحث کتاب در یک مقدمه نظری و دو فصل تنظیم شده است: فصل اول با عنوان «میراث ما» عناصر مهم فرهنگ سیاسی در ایران پیش از انقلاب اسلامی را معرفی و تحلیل می‌کند و شامل ۵ بخش است. فصل دوم کتاب تحت عنوان «انقلاب آرام» در ۵ بخش تهیه شده که به بررسی عوامل مؤثر در تحول فرهنگ سیاسی ایران می‌پردازد. در این جا می‌توان یادآور شد که گویا تقسیم‌بندی مباحث کتاب برعکس روال معمول انجام گرفته است، زیرا هر کتابی معمولاً - به ترتیب - به بخش، فصل و قسمت تقسیم می‌شود.

در بخش مقدمه نظری، مبانی و مفاهیم اساسی پژوهش همچون تعریف

فرهنگ سیاسی در ایران معاصر را به تصویر بکشد. تحولی که به نظر نویسنده «فرهنگ سیاسی محدود - تبعی پیش از انقلاب را به فرهنگ سیاسی تبعی - مشارکتی تبدیل کرده و در نهایت منجر به شکل‌گیری یک فرهنگ سیاسی مشارکتی کامل خواهد شد.» (ص ۳)، شناخت دقیق و نقادانه این فرهنگ و «در نهایت پالایش و پیرایش آن» از دید وی، «جزء اولین قدمهایی است که می‌تواند و می‌باید در راه پروژه دموکراسی برداشته شود.» (ص ۱) در توضیح فرضیه نیز گفته شده که تاکنون دوگونه روایت از دگرگونی فرهنگ سیاسی در ایران ارایه شده است: روایت تحلیلی (چرایی تحول) و روایت توصیفی (چگونگی تحول). از منظر روایت دوم، انقلاب «به منزله یک دوره جامعه‌پذیری مجدد در تحول فرهنگ سیاسی نقش اساسی داشته است. علاوه بر این، تحولات ساختاری پس از انقلاب - که خود حاصل انقلاب هستند - موجب دگرگونی‌های جدی در فرهنگ سیاسی شده‌اند.» (ص ۳) آشکار است که

حاصل می‌شوند.» این عناصر عبارتند از: ذهن‌گرایی - واقعیت‌گریزی، عمل‌زدگی - سیاست‌زدگی، مطلق‌گرایی - اسطوره‌زدگی، تقدیرگرایی - منجی‌گرایی و بدبینی - بی‌اعتمادی.

نویسنده در توضیح اقتدارگرایی شواهدی از فرهنگ عامه و نیز رفتار و گفتار نخبگان سیاسی ایران به میان می‌آورد تا نشان دهد که ویژگی‌های ساخت خانواده اقتدارگرا و همچنین ساخت سیاسی اقتدارگرا در ایران زمان شاه وجود داشته است. وجود خانواده اقتدارگرا، موجب تولید انبوه شخصیت اقتدارگرا و در نتیجه پایدارتر شدن ساخت سیاسی اقتدارگرا می‌شود. در درون فرهنگ اقتدارگرا، هر فرد در برابر قدرت سیاسی حاکم سه راه بیشتر ندارد: اطاعت محض و فرصت‌طلبی، سکوت همراه با تمسخر سرپوشیده، و طغیان عصبی.

بخش دوم به بررسی «توهم توطئه» اختصاص دارد و از آن به عنوان «نوعی بیماری روانی فردی و جمعی» و ساز و کار دفاعی برای رفع مسئولیت (صص ۵۱ - ۵۰) یاد شده است. طبق

فرهنگ سیاسی و انواع آن، مسأله جامعه‌پذیری سیاسی و عوامل مؤثر بر تحول فرهنگ سیاسی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. طبیعی است که با عنایت به تحقیقات گسترده مدرنیست‌هایی چون آلموند، پاول و وربا در این حوزه، دستاوردهای آنان بیشتر مورد استناد قرار گرفته و کتاب نیز رنگ و بوی مدرنیستی به خود بگیرد.

در فصل نخست (میراث ما) از اقتدارگرایی، توهم توطئه و فرهنگ‌ستیز و خشونت به عنوان عناصر مهم فرهنگ سیاسی ایران پیش از انقلاب سخن گفته و برای توضیح هر یک، بخش جداگانه‌ای در نظر گرفته شده است. به نظر نویسنده، این سه عنصر «بیشترین نقش را در ایجاد فرهنگ تبعی پیش از انقلاب داشته‌اند» از اینرو می‌توان آنها را «عناصر اصلی یا اولیه موجد فرهنگ سیاسی ایران دانست.» (ص ۸۱) در کنار عناصر سه‌گانه یاد شده پنج عنصر فرعی هم وجود داشته‌اند که «از ترکیب دو یا چند عنصر اولیه یا از ترکیب عناصر اولیه با برخی ساختارهای اجتماعی

یافته‌های کتاب، این توهّم در ایران از عوامل اساطیری، تاریخی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی ریشه گرفته است. همچنان که فرهنگ ستیز و خشونت در ایران پیش از انقلاب نیز محصول عوامل گوناگون تاریخی - اجتماعی (ساختار استبدادی، ساختار اجتماعی مبتنی بر نابرابری و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران) و فرهنگی - اجتماعی (یکتائنگاری معرفتی و یکتائنگاری دینی) است.

مباحث بخشهای دوم و سوم حاوی نکات ارزنده و بسیار مهمی است هرچند که بعضی از آنها متأسفانه نیمه‌کاره رها شده است. به عنوان نمونه در مباحث مربوطه به «فرهنگ‌ستیز و خشونت»، برخلاف مباحث پیشین، خبر و اثر چندانی از شواهد و مستندات تاریخی نیست و نویسنده به ذکر این جمله بسنده کرده است که «بروز سه حادثه بزرگ تاریخی خشونت‌بار در کمتر از یک قرن - انقلاب مشروطه، کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب اسلامی - نشان می‌دهد که خشونت به عنصری اساسی از

فرهنگ سیاسی ما تبدیل شده است.» (ص ۶۴)

آشکار است که ذکر این جمله ناکافی است و باید نمونه‌ها و شواهد بیشتری نقل گردد تا روشن شود که این سخن، ادعای صرف نیست. اتفاقاً نویسنده در صفحه ۹۸ کتاب خود به نکته‌ای توجه کرده است که در اینجا بدان اشاره می‌کنیم: چرا گروه‌های مبارز سیاسی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی وارد مرحله نظامی و توسل به اقدامات خشونت‌بار شدند؟ نویسنده ورود به این مرحله و کنار گذاشتن مبارزات سیاسی را به عنوان یکی از نتایج ساختار سیاسی اقتدارگرا در ایران پیش از انقلاب محسوب کرده است. اما می‌توانست در اینجا نیز از روش‌های برخورد حکومت و شیوه مبارزاتی گروه‌های چریکی و حتی قبل از آنها جمعیت فدائیان اسلام، یاد کند و نشان دهد که خشونت واقعاً عنصری اساسی از فرهنگ سیاسی ایرانیان بوده است.

بخش چهارم به بررسی عناصر ثانویه موجود در فرهنگ سیاسی اختصاص یافته و برای هر یک از

هم حضور دارند یا خیر؟ آمارهای ذکر شده در صفحات ۸۷ و ۹۰ که چنین نشان می‌دهند و اگر بپذیریم که این عناصر همچنان وجود دارند، پس باید از نوعی «تداوم» در عناصر فرهنگ سیاسی ایرانیان سخن گفت. بنابراین عنوان فصل نخست نیازمند تصحیح است، کما اینکه فرضیه آن بخش نیز باید کمی دستکاری شود.

۲. نویسنده از پنج عنصر «فرعی و ثانویه» نام می‌برد و آنها را محصول ترکیب دو یا چند عنصر اولیه یا ترکیب عناصر اولیه با برخی ساختارهای اجتماعی می‌داند. به نظر می‌رسد که دست‌کم دو عنصر از عناصر پنجگانه نباید چنین باشند: یکی مطلق‌گرایی - اسطوره‌زدگی و دیگری تقدیرگرایی - منجی‌گرایی.

این دو عنصر اتفاقاً از عناصر همیشه اثرگذار بر فرهنگ عمومی و سیاسی ایرانیان بوده است و نویسنده هم یادآور شده که ریشه مطلق‌گرایی - اسطوره‌زدگی را «باید در اعتقاد به ثنویت باقی مانده از ادیان ایرانی پیش از اسلام جستجو کرد.» (ص ۸۵)،

عناصر پنجگانه، توضیحی ارایه شده است. مشکلات و نواقصی که در سطور بالا بدان اشاره شد در این بخش بیشتر خودنمایی می‌کند. در واقع، بعضی از توضیحات نویسنده در مورد عناصر نوعی فرهنگ سیاسی هرچند درست و منطقی می‌نماید، لکن در حد ادعا باقی مانده و به عنوان نمونه شواهد چندانی از دوره پهلوی دوم ذکر نشده است؛ و آمارهای مربوطه به بحث تقدیرگرایی - منجی‌گرایی مربوط به سال ۱۳۷۴ است (ص ۸۷). در بحث بدبینی - بی‌اعتمادی هم به درستی از نتایج پژوهشهای گاستیل و زونیس در مورد ایران پیش از انقلاب استفاده به عمل آمده، اما آمارهای نقل شده مربوط به سال ۱۳۶۵ است. (ص ۹۰) حال، می‌توان اشکالات این فصل را از منظر دیگر و به صورت اساسی‌تر بیان کرد:

۱. عنوان این فصل نشان می‌دهد که ویژگی‌های اصلی و فرعی یاد شده مربوط به ایران پیش از انقلاب است. سؤال اینجاست که آیا عناصر فوق در فرهنگ سیاسی ایران پس از انقلاب

همچنان که تقدیرگرایی - منجی گرایی در «جهان بینی ماقبل مدرن ایرانیان ریشه دارد.» (ص ۸۸) وی ادامه می دهد که این عناصر، تبعاتی به دنبال دارند. مثلاً نتیجه مطلق گرایی - اسطوره زدگی، مسدود شدن راه مدارا و تساهل و «بروز فرهنگ ستیز و خشونت» است (ص ۸۵). بنابراین این عنصر بیش از آنکه متغیری وابسته باشد و به عنوان عنصری ثانوی در فرهنگ سیاسی ایرانیان خودنمایی کند متغیری مستقل بوده و پدیدآورنده فرهنگ ستیز و خشونت است. به عبارت دیگر، نویسنده در اینجا نکته ای برخلاف ادعای پیشین خود ذکر می کند. البته نباید این قوت بحث را فراموش کرد که در بخش سوم کتاب (فرهنگ ستیز و خشونت)، ریشه های گوناگون رواج خشونت در میان ایرانیان ترسیم و به ویژه پیامدهای یکتانگاری معرفتی و دینی نیز بیان شده است. به هر صورت به نظر می رسد که در اینجا باید ترتیب عناصر اولیه و ثانویه را بر هم زد و با دقتی بیشتر، تقدم و تأخر آنها را تعیین کرد.

چنانکه گفته شد، فصل دوم نیز شامل پنج بخش می شود. بخش ششم با عنوان «انقلاب اسلامی و تحول فرهنگ سیاسی» متکفل پاسخی برای دو پرسش مهم است:

۱. انقلاب اسلامی چقدر از فرهنگ سیاسی تبعی قبل از انقلاب متأثر است؟

۲. فرهنگ انقلاب اسلامی چه تاثیری بر فرهنگ سیاسی جامعه ما گذارده است؟

نویسنده با اشاره مجدد به نتایج فرهنگ سیاسی ایران پیش از انقلاب، بروز این تحول را پیامد طبیعی و منطقی آنها می داند، ضمن آنکه برخی عناصر مانند غیبت و انتظار در معرض بازتفسیر قرار گرفته و زمینه ساز بروز و پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شدند. در این میان نقش و توانایی روحانیت در بسیج مردمی بسیار مهم بود که از ایدئولوژی غنی احیاگرانه و استقلال معنوی و مالی آنان ناشی می شد. در قسمت دیگری از این بخش گفته شده که وقوع انقلاب موجب شد تا اقتدار کاریزماتیک، جانشین اقتدار سنتی شود.

وی یادآور می‌شود که در ایران امروز، برخی به دنبال تحقق سناریوهای سوم و چهارم هستند، ولی تحولات نشان می‌دهد که سناریوهای اول و دوم در حال وقوع است. به نظر می‌رسد که ارزیابی نویسنده خوش‌بینانه بیان شده و شانس تحقق سناریوهای سوم و چهارم دست‌کم گرفته شده باشد به خصوص اینکه ساخت سیاسی حاکم را باید یک عنصر فعال و بازیگر اثرگذار دانست که با استفاده از اهرمهای گوناگون اقتصادی و فرهنگی در جهت بقای خود می‌کوشد و بقای آن نیز مستلزم وجود فرهنگ سیاسی مشارکتی کاذب است. البته احتمالاً نویسنده با این اشکال موافق نخواهد بود، چرا که از نظر وی «تصویب قانون اساسی» از همان ابتدا راه انقلاب ایران را از راه انقلابهای پوپولیستی جدا کرد. (ص ۱۳۰)

هفتمین بخش کتاب به بررسی «پیامدهای انقلاب و تحول در حوزه سیاست» اختصاص یافته است و این پیامدها را حول دو محور تأثیر در ساخت سیاسی و تأثیر در نیروهای

ولی این اقتدار - خواه ناخواه - در معرض «روزمه شدن» قرار دارد یا مجدداً سنتی می‌شود یا عقلانی - قانونی می‌گردد، و یا شاهد ظهور ترکیبی از این دو خواهیم بود. حال کدام وضعیت احتمالاً حاکم می‌شود؟ نویسنده چهار چشم‌انداز را مطرح می‌کند:

۱. نخبگان انقلابی، دولت متکثر یا غیرمتکثر متمایل به تکثرگرایی ایجاد می‌کنند که به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی و در نهایت ساخت سیاسی تکثرگرا می‌انجامد؛

۲. نخبگان فرهنگی، فرهنگی

مشارکتی خلق می‌کنند که به ایجاد ساخت سیاسی تکثرگرا منجر می‌شود؛

۳. ساخت سیاسی اقتدارگرای

پوپولیستی، فرهنگ سیاسی مشارکت

کاذب (تبعی - مشارکتی) را پدید

می‌آورد. یعنی مشارکت تنها در

چارچوبهای مورد نیاز حاکمیت

صورت می‌گیرد؛

۴. شاهد بازگشت به اقتدار سنتی

خواهیم بود که فرهنگ سیاسی تبعی را

به دنبال می‌آورد.

از این دید، متغیرهای یاد شده موجب رشد شهرنشینی، افزایش آگاهیهای مردم و افزایش سطح تحصیلات شده است و مجموع این تحولات سبب شده که تغییری در گروههای مرجع پدید آید. طبق توضیح نویسنده در نتیجه کاهش محبوبیت گروههای مرجع سنتی (روحانیت سنتی) و افزایش مقبولیت گروههای مرجع مدرن اما بومی (دانشگاهیان، روشنفکران و روحانیون نواندیش)، گروه مرجع در ایران در حال تغییر است و آمارها و مشاهدات میدانی نیز این مساله را تأیید می‌کند. (صص ۱۵۶ - ۱۵۷) از این منظر، این تغییر به معنای آغاز تفوق فرهنگ سیاسی مشارکتی بر فرهنگ سیاسی تبعی است؛ فرآیندی که در آینده نتایج آن آشکار خواهد شد.

در این بخش نکته‌ای وجود دارد که قابل تأمل و اشکال است. نویسنده با استناد به افزایش میزان شهرنشینی، استدلال می‌کند که «کارشناسان اقتصادی بر این عقیده‌اند که طی سالهای گذشته طبقه متوسط در ایران

اجتماعی سیاسی پی می‌گیرد. نویسنده ساخت سیاسی ایران پیش و پس از انقلاب را اصولاً قابل مقایسه نمی‌داند (۳) و از دومی به عنوان یک «تئودموکراسی» یا «دموکراسی اسلامی» نام می‌برد که دست‌کم در چارچوب اسلام ظرفیت دموکراتیک بالایی دارد و احتمالاً در درازمدت به صورت بالفعل درخواهد آمد. در قسمت دوم نیز تأثیر انقلاب بر پیدایش جناح‌بندی‌های سیاسی درون نظام بیان و بر این اساس جدولی از این جناحها ارائه شده است که عبارتند از: راست افراطی، راست سنتی، راست مدرن، چپ سنتی، چپ مدرن و اپوزیسیون. سپس نکاتی از قبیل موقعیت تشکیلاتی، شخصیت‌های بارز، دیدگاه فرهنگی و ساخت سیاسی مورد قبول هر یک ذکر شده است.

بخش هشتم کتاب، متغیرهایی را مورد توجه قرار می‌دهد که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در تحول فرهنگ سیاسی ایران نقش داشته است. این متغیرها عبارتند از: تحولات جمعیتی، تغییر سطوح تحصیلی و تحول در روستاها.

فرهنگ دموکراتیک باشد. به عنوان نمونه، وابستگی مستقیم و غیرمستقیم بسیاری از اعضای طبقه متوسط به درآمدهای نفتی دولت موجب پیدایش یک قشر موجب‌بگیری می‌شود که تداوم حیات خود را در گرو استمرار دولت‌سالاری می‌بیند، (۴) لذا جایی برای پرورش اندیشه‌های مستقل و دموکراتیک نمی‌ماند.

بخش نهم، «انقلاب اسلامی و تحول در حوزه فرهنگ و اندیشه» نام دارد و تأثیر عمیق آن در میان سه گروه از نخبگان بررسی شده است: نخبگان سنتی (حوزویان و اکثر روحانیت) نخبگان مدرن و غیربومی (روشنفکران لائیک) و نخبگان مدرن بومی (روشنفکران دینسی). در ادامه ویژگی‌های هر یک به اختصار ذکر شده و سپس تأثیر روشنفکران دینی بر تحول فرهنگ سیاسی ایران معاصر، ذیل چهار عنوان زیر به تفصیل بیان شده است: تمایز دین از برداشت (معرفت) دینی، حداقل‌گرایی یا حداکثرگرایی، یکتانگاری یا تکثرگرایی و اسلام و دموکراسی.

گسترش یافته است. نوسازی اقتصادی طبقه متوسط بزرگتری به وجود می‌آورد.» (ص ۱۴۸) نکته همین جاست که رشد شهرنشینی می‌تواند با رشد طبقه متوسط نسبت داشته باشد، اما همیشه این‌گونه نیست. کافی است که نویسنده محترم متغیر درآمد و توزیع درآمد را به تحلیل خود بیفزاید تا نتیجه‌گیری دیگری به دست آید. به عبارت دیگر گاهی مواقع، به ویژه در جهان سوم، افزایش تعداد ساکنان شهرها نه به معنای رشد شهرنشینی که نشانه افزایش حاشیه‌نشینی و آلونک‌نشینی است. اگر این نکته را بپذیریم و این متغیرها (درآمد و توزیع درآمد) یکجا وارد تحلیل شود، متوجه خواهیم شد که برخلاف ارزیابی پیشین نویسنده، شرایط اجتماعی و اقتصادی برای تحقق سناریوی سوم (ایجاد فرهنگ سیاسی مشارکتی کاذب توسط ساخت سیاسی اقتدارگرا) مساعدتر است تا سناریوهای اول و دوم. از سوی دیگر، باید به یاد داشت که هر طبقه متوسطی نیز نمی‌تواند «حامل اجتماعی» مناسبی برای اندیشه‌ها و

دهه پس از انقلاب در حال تحول به یک فرهنگ سیاسی مشارکتی است.»

این مرور البته با ارزیابی نویسنده از سناریوهای چهارگانه متناسب است، به خصوص اینکه وی شانس وقوع سناریوهای اول و دوم - و در نتیجه پیدایش فرهنگ سیاسی مشارکتی - را محتمل تر می‌داند، اما چنانکه پیشتر گفته شد این مرور و ارزیابی خوش‌بینانه بیان شده و بازیگری ساخت سیاسی حاکم و نیز تعدادی از نخبگان سنتی و همچنین اثرگذاری شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور دست‌کم گرفته شده است. از اینرو شاید جمله پایانی کتاب را بتوان ارزیابی واقع‌بینانه‌تری دانست که «اگر اصلاح‌طلبان به هر دلیل در اجرای پروژه دموکراسی‌سازی توفیق نیابند، با توجه به فرهنگ سیاسی مشارکتی جامعه ایران، امکان بروز نوعی از ساخت‌شکنی چندان دور از ذهن نخواهد بود.»

سید عبدالامیر نبوی

در اینجا مناسب بود که به گرایشهای متفاوت درون هر سه گروه یاد شده نیز اشاره‌ای بشود، به ویژه گروه روشنفکران دینی که به نظر نویسنده بیش از دو گروه دیگر بر جامعه ایران اثر گذاشته‌اند و تغییر در گروههای مرجع نیز این اثرگذاری را افزون‌تر خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

بخش دهم (پی‌گفتار)، بحث پایانی کتاب است که به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌پردازد. نویسنده در این بخش، تحولات ایران پس از انقلاب را چنین مرور می‌کند:

«ساختهای تولیدکننده فرهنگ سیاسی تبعی کاملاً متحول شده‌اند. اقتدار سنتی به اقتدار کاریزمایی و سپس بوروکراتیک - قانونی تبدیل شده است. ساخت پدرسالارانه به یک ساخت دموکراسی متعهد به اسلام تغییر یافته و دیگر قادر به بازتولید کامل فرهنگ سیاسی اقتدارگرا نیست. به نظر می‌رسد فرهنگ سیاسی در ایران دو

یادداشت‌ها

۳. این دیدگاه، آشکارا، در نقطه مقابل دیدگاه عده‌ای قرار دارد که معتقدند ساخت سیاسی حکومت در ایران، به دلایلی چند، بازتولید شده است. لذا منطق حکومت در ایران پس از انقلاب تداوم یافته منطق حکومت در ایران پیش از انقلاب است.

۴. جهت تفصیل این نکته، رک:

Ghahremanpour, Rahman" A Conceptual Framework for the Analysis of classes in Iran", *Discourse*, Vol.4, No.2, Fall2002, pp. 47-78.

۱. از جمله کتابهای علمی و مفید در این موضوع، منبع ذیل است:

مشایخی، مهرداد و سمیع فارسون، *فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، معصومه خالقی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز)، ۱۳۷۹.

۲. همان‌گونه که نویسنده نیز یادآور شده است، این عنوان برگرفته از نام کتاب مشهور

«رونالد اینگهارت» جامعه‌شناس آمریکایی است که در سال ۱۹۷۷ منتشر شد. وی این نام را «برای

توصیف تحولات عمیق اما آرام جامعه ایران کاملاً رساه یافته است. (ص ۴)



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی